

شماره (۳)

شعبان

۱۳۵۳

سال اول

آذر

۱۳۱۳

همايون

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن و فلسفه و اکتشافات عصری

قرآن از اولین روز تا کنون دوره هائی بر او گذشته و در هر دوره صورتهائی جنود گرفته است و در هر زمان و به تناسب هر عصر آراء و افکاری درباره وی پدیدار گشته

در اولین دوره تنهامعلومات در اطراف ادبیت قرآن و دفع اشکالات ادبی و بلاغتی و کیفیت نظم و اصول آن و ترجیح قرائات مختلفه و نظر در حال روات قرائات و جمع آوری اخبار و تواریخ راجع بتفسیر آیات بوده است و تفاسیری هم که در این دوره نوشته شده است بهمین رویه و هر گونه برازندگی فکری که در باره قرآن داشته اند روی همین اساس بوده است و خدماتی که اینان نسبت بقرآن نموده اند ذیقیمت و لایق قدر دانی است

در این دوره قرآن صورتی ساده و بی آرایش داشت و بسادگی خود بزرگترین خدمت را برای جامعه بشریت انجام داد

دیری نگذشت که فلسفه از یونان داخل اسلام گردید و دانشمندان اسلام بآموختن وی شتافتند و این علم را که نتیجه افکار عده از فلاسفه

بزرگ در قرون متبادیه بود تکمیل و بیش از پیش بر توسعه وی افزودند

گروهی از اینها گمان کردند که قرآن نیز از فلسفه و عرفان بی نصیب نیست زیرا عظمت قرآن بیش از این است که در اطراف الفاظ او بحث و گفتگو شود و نیز مهم تر از آنست که مطالب سطحی را متعرض گردد از اینجهت قرآن را با فلسفه و عرفان در آمیخته و بنای تأویل در آیات قرآنی گذاشتند و به بعضی از آیات قرآن مافرطنا فی الكتاب من شیئی . وفیه تبیان کل شیئی . ولارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین) و باخبار بطون قرآن تمسک جستند که در نتیجه هم فلسفه و عرفان را از بدنامی (که بواسطه مخالفت عده دیگر از علماء اسلام بدنام شده بود) بیرون آورده و بکرمک قرآن او را خوش نام نمایند و نیز قرآن را از سطحیت خارج کرده و او را در عالم آبرومند نمایند

یکی از اساتید فلسفه گوید: آیا رواست که خداوند در قرآن باین عظمت بگوید: نسور در عدد آیات ۱۸۸ (من آب را از آسمان فرو فرستادیم. و رود هایی باندازه آنها جاری گردیدند. روی آنها کفی پدید آمد. آن کف در هوا نابود میشود و آب در اعماق زمین فرو رفته جاوید می ماند) پس باید مراد از آب فیض حق باشد که از عالم ملکوت و غیب الثیوب حق افاضه ماهیات و تعینات امکانی میشود و مراد از کف آن آب ماهیات است که امری است اعتباری و انتزاعی و آب وجود است که اسبیل و ثابت است

پیدایش این قبیل افکار راهی برای فلسفه آب ها که از فلسفه نیز خیری نداشته اند برای تأویل و دستبرد در آیات قرآن بنا بر بطون قرآنی باز نمود و هر کس تخیلاتی مطابق نظریات ساخته و پرداخته

قرآن را دست خوش پندارهای گوناگون خود نموده و هر گونه زبر دستیه که در یافتگی داشتند عملی کرده؛ رشته‌های خود را بانارهای قرآنی بیوند نموده پارچه از این تار و بود می‌بافتند - قضایای خضرو موسی و دیگر افکار صوفیانه همه آب از همین سرچشمه می‌خورد (۱) مذاهب و مسالک مختلفه که در قرون اخیر پیدا شده از همین تاریخ شروع میشود (با آنکه اسلام خود پیش بینی این معنی را نموده و از این قبیل پندارها که در باره قرآن پیدا میشود جلوگیری کرده و آنها را بمجازات سخت تهدید نموده است

آنهمه نهضت‌ها که قرآن در عالم ایجاد کرد و آن جمعیت‌ها که تشکیل داد و آن فتحهائی که نمود مگر نه بواسطه همین بیانات سطحی (بعقیده آنها) بود؟! آن علما و دانشمندان و خدا پرستان و زهاد و عباد همه دست پرورده همین قرآن بودند !!

آیا پیشرفت قرآن در آنروز بیشتر بود؟؟ (که يك آیه وی (اما الذبد فیذهب جفاء و اما ما یبقع الناس فیمکث فی الارض) بهمان معنی ظاهری بود و دستور کار کردن و خدمت بنوع و دست‌گیری زیر دستان و کمک به ناتوانان و دیگر اعمال که پسندیده خداوند است می‌داد، و آنها را از يك سلسله معلومات موهومی مانند شعرهای لغو و انساب عرب و غیر آنها و همچنین از کارهای باطل و بی نتیجه باز میداشت و آنان را با علومی نافع و اعمالی پسندیده آشنای نمود. و گوش زد

(۱) نجم الدین در این آیه چنین گوید (و نادى نوح) روح (ابنه) کنعان النفس المتولد من الروح والقالب (و کان فی معزل) عن المعرفة (یا بنی اربک معنا) سفینه الشریعه (ولا تکن مع الکافرین) مع الشیاطین (قال ساوی الی جبل) العقل (یصمونی من الماء) ماء الفتن (نال لاعاصم الیوم من الله الامن رحم) من سفینه الشریعه (وحال بینهما) بین کنعان و الروح (الموج) الفتن والشهوات (فکان من المفرقین) فی العتن

آنها میکرد که مثل اعمال بی نتیجه و علوم موهومی مثل کفی است که روی آب افتاده و نابود شود و آنها که دارای حقیقت و فائده است مانند آب است که در اعماق زمین فرو رفته برای روز حاجت بیرون آید و مورد استفاده واقع شود (یا آن روز که بگویند کف آب ماهیت اتزاعی و ب وجود اصیل است

هنوز قرآن از زیر شکنجه‌های اینان بیرون نیامده و تن خسته‌اش که گرفتار تیرها و شمشیرها بنام دفاع از او گشته بود راحت نشده بود که دوره تجدد در رسید و قرن بیستم شد نظریات دسته دیگر در باره قرآن حکم فرما شد و بگفته آنها دوره فلسفه شرق سپری و آن کهنه حرفها که از یونانیها برای آنها بارش باقی مانده بود از بین رفت؛ و دوره اختراعات و اکتشافات و طبیعیات و علوم کونیه در آمد و بعقیده اینان قرآن نیز از علوم و اکتشافات عصری بی بهره نیست و معنی قرآن را نیز می بایست از اروپائیها گرفت اختراع ائروپلان و اتومبیل و عکس و کهر با و ناموس جاذبه و حرکت زمین و دیگر علوم و اختراعات نیز از قرآن است و بنای تأویلات دیگر برخلاف آن تأویلات سابق گذاشته و میان آنها اختلافاتی سخت پدید آمد.

آن می گوید مراد از ظل در آیه (**الم تر الى ربك كيف
مد الظل ولی شاء جعله ساکنا**) ظل وجود منبسط علی رؤس
الملهیات است که افاضه و عنایت حق است و مراد از سکون قطع آن فیض
و عنایت است این میگوید مراد از ظل صورت اشیاء است که در ائینه
می افتد و سکون آن عبارت از آن عکس است که در ائینه حساس که در
دستگاه عکس است می افتد و ثابت می ماند و پس از ن بواسطه اعمالی
ظاهر میشود. در این تبه و اکتشاف بر خود و بر قرآن می بالد

آن می گوید آیه (واری الجبال تحسبها حامده وهی تمر
 مرالسحاب) اشاره بحر کت جوهر است این میگوید که اشار بحر کت
 زمین است که در گرد آفتاب میگردد (۲) راست است که قرآن دارای
 بطون مختلفه است و همه چیز در قرآن است و هیچ چیز را فروگذار
 ننموده (۳) ولی مربوط بافکار بی تناسب و بی اندام ما نیست که جز
 خرابی برای قرآن نتیجه دیگر ندارد

بگفته آن عالم دانشمند قرآن بمنزله کوهری است گر آنها که از
 خود دارای نور و درخشندگی است ولی گروهی برای نکه او را
 زینت دهند خطها و نقشها بر او میکشند (هر کس هر خط و نقشی که در
 نظر او زیبا تر است) تا آنکه این گوهران روشنی درخشندگی خود را
 از دست داده صورتی بس بی ارج و بی قیمت بخود میگیرد
 و یا بگفته نویسنده که در جای دیگر گفته ام قرن مانند سکه
 ایست بی غش که در دست مردم افتاده و هر کسی برای نفع خود بروی
 او تصرفاتی میکند آن يك او را سوراخ مینماید برای اینکه او بزه
 گردن بچه خود بنمایند آن يك او را دسته میزند دیگری او را سائیده
 که از طلای او در منافع شخصی خود صرف نماید تا آنکه آن سکه از
 رواج افتاده و دیگر کسی او را قبول نمیکند

این افکار قدیم و جدید درباره قرآن مانند همان تصرفات است
 که در آن سکه میشود که بوسیله آن بضاعت و فن خود را ترویج نمایند
 بعقیده نگارنده قرآن دارای اسلوب خاص و مسلک مخصوصی
 است که مربوط بفرسفه قدیم و اکتشاف جدید نیست اگر هزارها مرتبه

(۲) ما نمیگوئیم حرکت جوهری غلط است و یا قول بحر کت زمین
 بیجاست ولی میگوئیم هیچکدام از اینها مربوط به آیه نیست (۳) چنانکه
 در خبر است هیچ چیزی نیست که مورد اختلاف واقع شود مگر اینکه در قرآن
 هست ولی عقول مردم آنرا ادراک نمی کند

قرآن را ورق ورق کنیم اسمی از وجود و مهیبه و امکان و وجوب و دور و تسلسل و نیز از ناموس جاذبه نیوتن و نظریه نسبیه انیشتن نیست ولی بشر را دعوت بتوحید و معرفت صفات حق نموده (الله لا اله الا هو الحی القيوم) فیلسوفان سترک را برانگیخته که مطابق اصطلاحات فلسفی توحید مبدء و صفات او را تحلیل نمایند

و نیز دستور نظر در افاق و آیات حق داده (و کاین هن آیه فی السموات والارض تمرور علیها وهم عنها معرضون) (ربنا ما خلقت هذا باطلا) و قریح و افکار را حرکت داده تا صدها ناموس طبیعی و اختراعات در نتیجه آن کشف شود

پیش از این گفته ایم اکنون هم میگوئیم قرآن مانند آن سنگی است که از فراز کاهی در آب می افتد گرچه سنگ در جایی مخصوص می افتد ولی موجش تمام آن آب را فرا می گیرد

قرآن مطابق قواعد استدلال از معلوم برای مجهول و از محسوس برای ناپیدا و از عالم شهادت برای عالم غیب استدلال میکند مثلاً از اینکه زندگی هر چیز با است (ومن الماء کل شیئی حی) استدلال بعظمت خالق که نازل کننده او است مینماید چون که معلوم و محسوس برای هر کس است ولی با آنکه هوا بیشتر مورد احتیاج حیات نباتی و حیوانی است اسمی از او در قرآن نیست و حیات را نسبت باونمیدهد چون همه کس این معنی را نمیداند بلکه عامه مردم هوا را امری عدمی میداند. ولی باد با آنکه هوای متحرك است چون محسوس است قرآن با استدلال میکند [هو الذی یرسل الریاح بشرأیین یدلی رحمته] و این طریقه استدلال مطابق قواعد منطقی و بلاغتی است برهان بر این دعوی در قرآن زیاد است و چون مطلب بطول می انجامد از نگارش آن خود